



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتنا جامع علوم انسانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



پښتونستان ګاونډي علوم او مطالعات فرېنډي  
پرتال جامع علوم انساني

○ اساساً انتظار از دستگاه رسمی تعلیم و تربیت و نهاد آموزش و پرورش در تربیت دینی و مذهبی دانش آموزان چقدر جایز، معقول و ممکن است؟

● پیش از پاسخ به این سؤال، اجمالاً دو یا سه نکته را به عنوان مقدمه عرض می‌کنم. نخست اینکه باید بین نظام تعلیم و تربیت و نهاد آموزش و پرورش در دولت مدرن، تفکیک قائل شویم. در آموزه‌های دینی ما، نظام تعلیم و تربیت را داریم که از آن ابتدا بوده و تا امروز جریان دارد. اما آنچه که امروز ما به عنوان مدرسه و دبیرستان و یا بخش‌ها و نهادهای آموزشی می‌شناسیم، این‌ها نهاد آموزش و پرورش هستند که در دولت مدرن ایجاد شده است؛ یعنی در تقسیم وظایف، بخشی از دستگاههای اجرایی یک دولت به اقتصاد توجه کرده است، بخشی به صنعت و بخشی هم به تجارت و بازرگانی توجه کرده است، یک بخش هم آمده است به تعلیم و تربیت یا به تعبیری به فرهنگ توجه کرده است. در کشور ما هم بخش فرهنگی کشور را سه وزارت خانه عهده‌دار شده‌اند: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - که متولی فرهنگ عمومی است - وزارت علوم، فن‌آوری و تحقیقات - که آموزش عالی را عهده دار شده است و بخشی از آن هم به حوزه‌ی بهداشت پرداخته است و بالأخره وزارت آموزش و پرورش که تحت عنوان فرهنگ پایه و آموزش‌های پایه تلقی شده است. در نظام تعلیم و تربیت دینی شاید همه‌ی این‌ها یکجا است و باید یکجا دید. پس ما باید تفکیک قائل بشویم بین نظام تعلیم و تربیت و دستگاه آموزش و پرورش. با این بیان، تکلیف بخش دوم سؤال شما که آیا آموزش و پرورش می‌تواند تربیت دینی را انجام دهد و آیا مکلف به آن هست یا نه،

روشن می‌شود. اما مراد از تربیت دینی چیست؟ گاه مراد از تربیت دینی آموزش‌های دینی است، یعنی همان تعلیمات دینی که ما در مدرسه‌ها یاد می‌گیریم که مثلاً چگونه نماز بخوانیم؟ توحید چیست؟ و... در دوره‌ی ابتدایی، از امام علی (علیه السلام) سخن می‌گوییم. زندگی امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) در سال سوم ابتدایی، امام زین العابدین (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) و امام کاظم (علیه السلام) در سال چهارم ابتدایی و بقیه امام‌ها را در سال پنجم ابتدایی درس می‌دهیم. البته مبنای این تقسیم‌بندی معلوم نیست؛ آیا به جهت سطح سواد بچه‌هاست (که شاید تصور شده مثلاً امام علی (علیه السلام) چون امام اول است شاید فهم زندگی ایشان ساده‌تر باشد و فهم دانش‌آموزان نسبت به امام زمان (عج) که در آخر است پیچیده‌تر می‌باشد) یا به جهت رشد ذهنی و فکری بچه‌هاست؟ یا اینکه نه، اساساً این امکان نبوده است که ما دوازده امام را یکجا آموزش بدهیم؛ به هر حال آیا این تعلیمات دینی همان تربیت دینی است؟

گاه در نزد برخی مراد از تربیت دینی یک سری برنامه‌های فوق‌العاده‌ای است که رگه‌های دینی دارد مانند: فعالیت‌های پرورشی، نماز جماعت، تشکیل گروه سرود و تواشیح و مسابقه که اگر این کارها انجام شد مثلاً می‌گوییم این مدرسه از تربیت دینی بالایی برخوردار است. البته من شخصاً وقتی این‌ها را می‌بینیم و می‌شنوم احساس می‌کنم که چه راه کجی را می‌رویم. به یاد داستانی از جبران خلیل جبران افتادم. این نویسنده لبنانی کتابی دارد به نام «التمی». این کتاب از آن کتاب‌های خوش اقبال است که به زبان‌های مختلف ترجمه شده است و در زبان فارسی نیز ۲۹ ترجمه خورده است و آدم‌های معنونی هم نسبت به ترجمه این کتاب اقدام کرده‌اند، مانند: مرحوم دکتر سید جواد هشتروندی، دکتر مقصدی، آقای الهی که ترجمه‌ی اخیر از ایشان است. این کتاب، زندگی یک پیامبر فرضیست. نام پیامبر هم مصطفی، یا به تعبیر خودش «برگزیده» است. در این جا پیامبر را معرفی می‌کند که از یک نقطه‌ی دوردستی آمده است داخل یک جزیره‌ای و با مردم آن جزیره زندگی می‌کند. او هر روز در وقت غروب بالای تپه‌ای می‌رود، زیر درخت‌های زیتون می‌نشیند و نگاه به دور دست‌ها می‌دوزد و وقتی از او می‌پرسند به کجا نگاه می‌کنی، می‌گوید به انتظار کشتی هستم که بیاید و مرا ببرد. تقریباً شبیه داستان عرفانی مقدمه‌ی مثنوی است. فی‌نامه‌ی مولانا:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

همین معنا را تقریباً ادا می‌کند. تا اینکه یک روزی بچه‌ها خوشحال و دوان دوان می‌آیند که ما سوت کشتی را شنیده‌ایم و او هم گوش می‌دهد بله. از آن بالای بلندی تپه پایین می‌آید و در میدانگاه آن جزیره و می‌خواهد خداحافظی کند. مردم اطراف او را گرفته‌اند [این قصه را می‌گویم فقط برای یک نکته] و همه مردم اصرار دارند که شما کجا می‌روید، هنوز جان ما از کلام شما گرم نشده است، هنوز شیرینی کلام شما در جان ماست. ما بیشتر از این می‌خواهیم از بیان شما متلذذ بشویم. لیکن او می‌گوید که من مسافر هستم و هر مسافری رفتنی است و باید برود و امروز موعد رفتن من است. یک نفر بلند می‌شود و می‌گوید من مادرم، چگونه مادری کنم؟ پیامبر جواب می‌دهد، یکی می‌گوید عشق یعنی چه؟ جواب می‌دهد. یکی می‌گوید محبت یعنی چه؟ جواب می‌دهد. یکی می‌گوید نفرت یعنی چه؟ جواب می‌دهد. یکی می‌گوید تاجر هستم، چگونه تجارت کنم؟ یکی می‌گوید من ساختمان می‌سازم چگونه بنا بسازم؟ همینطور پرسش می‌کنند تا اینکه یک پیرمردی زاهد بلند می‌شود و می‌گوید: ای پیامبر می‌دانی که من اهل آخرتم و اهل زهد هستم و اهل دنیا نیستم. به من بگو دین چیست؟ [این سؤال مدّ نظر من است]. پیامبر برمی‌گردد و می‌گوید: ای مرد مگر آنچه تا به حال گفتم غیر از دین بود؟! یعنی دین خیمه‌ای است که عشق، محبت، نفرت، غضب، کار، تجارت، اقتصاد، کشاورزی، مادری و پدری همه در تحت او جمع می‌شوند و معنا می‌گیرند.

من وقتی به تربیت دینی نگاه می‌کنم این نگاه بر من سیطره دارد؛ یعنی وقتی ما می‌گوییم «دینی» یعنی دین در جوهر و همه ابعاد آموزش‌ها و پرورش‌های ما باید نفوذ داشته باشد و جوهر همه‌ی فعالیت‌ها باشد و اگر این معنا حاصل شد، می‌گوییم تربیت دینی حاصل شده است. به تعبیر آکادمیک، بسیاری از صاحب نظران تعلیم و تربیت مسامحتاً و اجمالاً گفته‌اند تربیت یعنی رشد و شکوفایی استعدادهای درونی و به ظهور و بروز کشیدن این تواناییهای درونی. آن بالقوه‌ها را بالفعل کردن و برخی هم تکمله زده‌اند و گفته‌اند آدم به مرحله‌ی خود مدیریتی برسد و بتواند خودش را اداره کند. اگر چنین کاری شد، می‌گوییم تربیت حاصل شده است. این جا یک سؤال مطرح است و آن این که: نقطه‌ی حرکت و آغاز رشد و نمو از کجا شروع می‌شود؟ با چه مدلی اتفاق می‌افتد؟ با چه روشی صورت می‌پذیرد؟ با چه الگوهای تطبیق داده می‌شود و مقایسه می‌شود که واقعاً استعداد شکوفا شده است؟ خوب هر کسی روشی را می‌گوید. الآن شما در

مکاتب تعلیم و تربیت می‌بینید که یکی، انسان را طبیعت‌گرا می‌داند، دیگری او را تحول‌گرا می‌داند، یکی نوعی رفتارگرایی را مطرح می‌کند. لیکن تربیت دینی این را می‌خواهد بگوید که این رشد و شکوفایی، این الگوها باید صبغه دینی داشته باشند و با دین ارزیابی بشوند. لذا در دین می‌بینیم الگو مطرح شده است. گفته است الگو و اسوهی شما پیامبر و کسانی که با او همراه بودند هستند. رشد و شکوفایی استعدادها، به همان شکل و روشی که او می‌گوید، نه ریاضت، بلکه طریق وسطایی به نام عبادت. این هم خیلی ذهنی و خیالی نیست. دین می‌گوید نمونه دارم و مصادیق هم دارد. آن کسی که احساس می‌کند تربیت شدنش به بریدن از خلق و رفتن به گوشه‌ای نشستن است، دین می‌گوید که این روش درست نیست. چه کسی گفته است که این لذاذ را تحریم کنیم البته رفاه زدگی و تکاثر را هم رد می‌کند و می‌گوید «الهِکْمُ التَّکَاثُرُ». دین می‌گوید اعتدال، پیامبر می‌گوید من را نگاه کنید: عبادت می‌کنم، با زن و بچه‌ام هم رفتار و زندگی دارم و هم می‌فرماید چه کسی تحریم کرده است زینت‌های الهی را؟! حلال‌های الهی را؟! یعنی هم روش را مطرح کرده است و هم الگو را گفته است و هم متنها را نشان داده است. می‌گوید نتیجه‌ی تربیت دینی و محصول تربیت دینی این است که ما از آن به عبد صالح، تعبیر می‌کنیم.

اگر از تربیت دینی مرادمان این معنا باشد، در پاسخ به سؤال شما که آیا نهاد فعلی آموزش و پرورش می‌تواند چنین آدمی را تربیت کند؟ من می‌خواهم بگویم که متأسفانه کم توفیق خواهد بود. چرا؟ چون ظرف و محتوا باید با هم تطبیق کنند. در نظام تعلیم و تربیت ما ساختار و ساز و کارهایی که انتخاب شده است، با این جوهره تطبیق کلی ندارد. بله این ساختار الآن در کشور ما و در یک جامعه‌ی دینی، حداقل می‌توان گفت که شکل و شمایل فرهنگ ما را به خودش گرفته است؛ اما اصل نظام عاریتی است. این نظام مدرسه‌ای را ما انتخاب نکرده‌ایم، وارد شده است. دارالفنون، وارد شده است و کشور ما در برابر آن، حوزه علمی و مدرسه علمی که در کشور ما سالیان سال قدمت داشته است، یعنی مکتب‌خانه را، نیامده مکتب‌خانه خودمان را متعالی و متعادل کند. بلکه گروهی یک چیزی را آورده‌اند جلومکتب‌خانه خودمان گذاشته‌اند و آن را به زور و نه به صورت طبیعی، حذف کرده‌اند. اگر به صورت طبیعی حذف می‌شد، می‌گفتیم ناکارآمدی خودش را دیده و تن به حذف داده است. به زور مکتب‌خانه را به بیرون هل داده‌ایم و

مدرک را به جای آن آورده‌ایم. به مکتب‌خانه مدرک ندادیم. بعد نان مردم را به مدرک گره زدیم، نه با علم‌شان. وقتی نان مردم با مدرکشان گره خورد، دیگر می‌خواهند معیشت خودشان را تأمین کنند نه افزودن به علم خودشان را. اگر تاریخ را نگاه کنیم، مانند مکتب امام صادق (علیه السلام) و ابو حنیفه می‌شود. هر کس می‌آمد در مدرسه امام صادق (علیه السلام) کتک می‌خورد و هر کس می‌رفت مدرسه ابو حنیفه از خلیفه سکه می‌گرفت. این جا هم همین شد. مکتب‌خانه‌ی ما، نظام رسمی علمی آن زمان ما را به زور از ما گرفتند. البته یک بخشی که با نهاد دین گره خورده بود مقاومت کرد، تحت عنوان حوزه‌های علمیه و پابرجا ماند. لیکن به آن هم عنوان علوم قدیمه اطلاق کردند که آنهایی که احساس می‌کنند متجددند آن طرف نروند و رغبت نکنند تا در نتیجه کل علوم قدیمه دنبال کارش برود «و لکلّ جدید لذه». یعنی این نظام آموزش و پرورش به صورت وارداتی آمده تا اینجا با ما یک هم زیستی داشته باشد. یک نوع شکل خودی گرفت اما اصل و ریشه ندارد. لذا شما مشاهده کنید از آن اوایل که وزارت معارف وارد کشور ما شده است، تا حال چند نوبت این نظام اصلاح شده است و به تعبیری ساختار و شکل و شمایل یا دوره‌ها و مقاطع آموزشی‌اش عوض شده است! به تاریخ این اصلاحات نگاه کنید و ببینید در کدامیک از مقاطع، اصلاح نظام آموزش و پرورش ناشی از اراده ملی بوده است یعنی فرهیختگان ما، اهل فرهنگ ما، اهل معارف ما، نشسته‌اند و گفته‌اند که ما می‌خواهیم این نظام تعلیم و تربیت را بومی کنیم. اسلامی هم نمی‌گویم، ایرانیش کنیم؟! تا بوده، همه‌ی نسخه‌هایی که آمده، نسخه‌های اقتباس شده است. شما مثلاً تاریخ تعلیم و تربیت مرحوم کاظم ایران‌شهر را ببینید، در مورد آموزش و پرورش یک تحلیل‌هایی دارد. اما هر چه آمده می‌گوید پروگرام (Program) فرانسه و آلمان اینطور است. ما نظام ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان را هم که آوردیم همینطور بوده است. این هم برای خودش یک تاریخچه‌ای دارد که این نظام آموزشی در حالی که در خود فرانسه داشت منقرض می‌شد، به ایران چگونه صادر شده است؟! آدم می‌بیند که از این هم رنگ و بوی سیاست به مشام می‌رسد که ما چگونه داریم متأخر از آنها، همه دوره‌های منقرض آنها را تجربه می‌کنیم. لذا این ساختار آموزش و پرورش توانمندی این را نخواهد داشت که بتواند آن تربیت دینی به معنای اینکه جوهر دینی در همه‌ی رفتارهای ما نمود و ظهور پیدا کند را تربیت تدارک کند. لذا آمده‌ایم چه کرده‌ایم؟ تفکیک کرده‌ایم. فیزیک، شیمی، زبان

انگلیسی، زیست‌شناسی، ادبیات فارسی، زبان خارجی، در کنارش هم آمده‌ایم گفته‌ایم، تعلیمات دینی. وقتی هم می‌خواهیم دین داری آدم‌ها را بسنجیم، از این تعلیمات دینی می‌سنجیم. حتی در نظام اداری خودمان، بعد از انقلاب هم حتی خواستیم گزینش کنیم به معنای گزینش دینی، از آنها تست چهار جوابی پرسیده‌ایم که تقلید یعنی چه؟ نیامده‌ایم ببینیم که این آدم مقلد هست یا مقلد نیست. در احکام گفتیم واجب یعنی چه؟ مستحب یعنی چه؟ مکروه یعنی چه؟ نیامدیم ببینیم که اصلاً این واجبات را رعایت می‌کند یا نه؟ اصلاً این اعتقادی به این که ما رفتارهای مکلف را به پنج عمل واجب و مستحب و مکروه و حرام و مباح تقسیم می‌کنیم دارد یا خیر و اصلاً خودش این نوع رفتار را به عنوان مکلف قبول دارد؟ یعنی این روح کار نبوده است. همین قدر که در گنجینه ذهنی این مطلب را حفظ کند کافیست. لذا در امتحان ۲۰ هم گرفته است؛ اما...

من یک خاطره‌ای دارم. در دانشگاه تبریز یک دوستی داشتیم، ایشان در آن زمان رئیس یکی از نهادهای انقلابی استان آذربایجان بود و دانشجوی جامعه‌شناسی بودند. ایشان در درس معارف اسلامی نمره ۱۶ گرفته بود. یک همکلاسی نیز داشتند که خانم مسیحی بود، ایشان در معارف اسلامی ۲۰ گرفته بود. ما این را به شوخی گرفته بودیم و می‌گفتیم معاون یک نهاد انقلابی نمره ۱۶ و یک فرد مسیحی نمره ۲۰ گرفته است! حالا اگر در یک سیستم، ارزیابی دین داری همین‌گونه باشد باید بگوییم مسیحی مسلمان‌تر از مسلمانان است در حالیکه دین داری و تربیت دینی در حقیقت آموختنی نیست. تربیت دینی چیز دیگری است. پس چه باید کرد؟ باید به آن آبخورهای اصلی برگشت و ببینیم در نظام تعلیم و تربیت اسلامی نوع تعلیم و نوع تربیتش را چگونه القا می‌کرده‌اند. آیا واقعاً در زمان پیامبر ﷺ وقتی می‌گفتیم تعلیم و تربیت یعنی کسی ریاضی نمی‌خواند، کسی مثلاً فن نداشت. از مکانیک خبر نداشت؟ زمان پیامبر ﷺ مثلاً توجه نکرده‌اند به فنون و مهارت‌ها؟ در حالیکه اگر تاریخ را ورق بزنیم می‌بینیم که در زمان پیامبر ﷺ وقتی ایشان متوجه می‌شدند در یک جایی یک دستگاهی درست کرده‌اند، مثلاً منجیق دارند می‌سازند، مسلمان‌ها را می‌فرستادند و می‌گفتند بروید و یاد بگیرید و ببینید که آتش را چگونه پرتاب می‌کنند. پس توجه داشتند، نه اینکه بگوییم این علوم همه امروزیند و زمان پیامبر ﷺ همه فقه بود و تفسیر بود. تعیین قبله توسط پیامبر چگونه انجام شد؟ منطق ریاضی پیغمبر ﷺ با قاعده ریاضی فاصله بین مدینه و مکه را چگونه حساب کرد



و فرمود که قبله اینجاست. بعداً هم آن‌هایی که ریاضیات می‌دانند و زوایا را می‌خوانند سینوس و کسینوس را می‌دانند، تطبیق که می‌کنند متوجه می‌شوند پیغمبر ﷺ درست تشخیص داده و درست اگر شما یک خط فرضی بکشید، می‌رسد به خانه کعبه، چگونه؟ بله پیامبر ﷺ از یک طرف علم غیب داشت و علم لدنی داشت لیکن بعضی چیزها را عینی عمل می‌کرد. در همه جا که پیامبر ﷺ از علم غیبی اش استفاده نمی‌کرد، یاران پیامبر که همیشه این چنین نبودند، استراتژی‌هایی که مسلمان‌ها در زمان خود پیامبر ﷺ انتخاب می‌کردند آیا مواردی از دانش و فن نبود؟ پیامبر فن جنگ را می‌آموزد. کسانی از پیامبر سؤال می‌کردند که شما چگونه محاسبه می‌کنید که آن جا در طرف مقابل لشکر دشمن چند نفر است؟ یکی از افراد دشمن را که اسیر گرفته بودند پرسیدند چند نفر آنجا هستند کتمان می‌کرد و گفت نمی‌گویم یا نمی‌دانم. اما پیامبر ﷺ پرسید دیروز چند تا شتر برای غذا کشتید؟ گفت آقا مثلاً ۲ تا. گفت امروز چند تا شتر کشتید؟ گفت ۲ تا. پیامبر ﷺ از این جا دریافت غذای این‌ها ۲ شتر است. هر شتر چند نفر را تغذیه می‌کند؟ معلوم شد تعداد نفرات دشمن چقدر است. خوب آیا اگر امروز مثلاً این روش را در دانشکده نظام و دوره‌ی فرماندهی ستاد بگویند آن وقت می‌شود علمی ولی آن زمان علمی نبود؟

پس در تربیت دینی، علوم به معنای عام آن وجود دارد، اما روح چیز دیگری است. آن روح چیست؟ من احساس می‌کنم آن روح دربردارنده چند مطلب است. یکی اینکه چگونه علوم را به استخدام بگیریم و اینکه برای همان جوهره چه علومی را به استخدام بگیریم. یعنی نمی‌آید هر دانشی را پیشنهاد کند. مثلاً شاید تفاوت تربیت دینی این باشد که برخی از دانش‌ها را بعنوان دانش قبول ندارد ولی به معنای آگاهی چرا. به عنوان مثال در جوهره تربیت دینی رقص را نمی‌بینید ولی امروزه در هنرهای زیبا، رقص یک درس شده است. اما آنجا نیست. چون دین صحبتش این است که چه علمی را به استخدام بگیریم و چگونه به استخدام بگیریم و در چه جهتی به استخدام بگیریم. در اینصورت نهاد آموزش و پرورش ما می‌شود دینی. الان اگر از ما بپرسند آقا چرا شما مثلاً درس شیمی را انتخاب کرده‌اید؟ چرا دو ساعت گذاشته‌اید؟ چرا ۴ ساعت گذاشته‌اید؟ برای چه منظوری گذاشته‌اید؟ پاسخی نداریم. لذا از زمانیکه آموزش و پرورش رسمی وارد کشور ما شده است، به ویژه بعد از دوره پهلوی که یک سبک رسمی گرفته است، در این هشتاد سال؛ چه قبل از انقلاب، و چه ۲۰ سال بعد از انقلاب اگر از ما بپرسند فلسفه

تعلیم و تربیت شما چیست، چه می‌گوییم؟ وقتی که فلسفه تعلیم و تربیت نداریم، به همین خاطر به تبع آن شیوه‌های ما، روش‌های ما، الگوهای ما، اهداف ما هم در خلاء ترسیم شده است. البته شاید بعضی‌ها بگویند ما فلسفه آموزش و پرورش داریم، اما مکتوب نیست، می‌دانیم چه کار داریم می‌کنیم. همین که الآن در یک کشور اسلامی هستیم، قرآن را داریم، احادیث را داریم، نوع سابقه‌ی خودمان را داریم، صاحب‌نظرانی را که در باب تعلیم و تربیت حرف زده‌اند داریم، فلسفه همین‌ها است ولی حالا مکتوب یا مضبوط نیست. بنده عرض می‌کنم که شاید، به این معنا داشته باشیم اما اجتهاد تعلیم و تربیتی نکرده‌ایم که بگوییم از منظر دین این فلسفه آموزش و پرورش ماست. البته بعضی از آقایان آمده‌اند جزواتی را تحت عنوان فلسفه آموزش و پرورش و یا فلسفه تعلیم و تربیت نوشته‌اند. بسیار خوب، این‌ها هست، اینها کار خوبی است ولی برای ما روشن نیست که چرا بکار گرفته نمی‌شود؟ شاید چون مجریان قائل به اینها نیستند. من یک خاطره‌ای را گر چه تلخ است اما می‌گویم. زمانی که من عضو شورای معاونین وزارت آموزش و پرورش بودم روزی خدمت وزیر وقت در جلسه‌ای به شوخی عرض کردم همکاران ۱ تا ۵ مورد از اهداف آموزش و پرورش را بنویسند، بالاخره قانون آموزش و پرورش هست، اهدافی دارد و مجلس آنرا تصویب کرده است، شورای انقلاب فرهنگی تصویب کرده است و آموزش و پرورش هم تصویب کرده است ۱ تا ۵ مورد آنرا بنویسند. متأسفانه جز چند نفر، دوستان دیگرمان استحضار ذهنی نداشتند. این حرف من معنایش این است که وقتی ما استحضار ذهنی نداشته باشیم، در بخشنامه نوشتن، در دستور دادن، در عمل کردن از اهداف غافل می‌شویم و فاصله می‌گیریم، همچنانکه از فلسفه آن غافلیم.

○ با تحلیلی که شما از ساختار آموزش و پرورش کردید و گفتید که جوهره دینی را در بر ندارد، ضرورت و حدود اصلاحات در آن را چگونه می‌بینید؟

● من اعتقاد ندارم که اشکال ما اشکال رفورمی است، یعنی نیاز به رفورم داریم. یعنی همین که در سالیان متعدد اتفاق افتاده است. من اعتقادم این است که ما باید به صورت بنیادین نظام آموزش و پرورش خودمان را طراحی کنیم، البته این سؤال هست که از چه منابعی ما می‌توانیم استفاده کنیم؟ من سه منبع را مطرح می‌کنم: یکی «نقل» یا همان آموزه‌های دینی است، دوم «عقل» و سوم «تجربه» است. این سه باید با هم ترکیب

شوند تا سازمان آموزش و پرورش ما بومی، خودی و ناظر به نیازهای ما و نیازهای زمان، طراحی شود. ما به عوض این کارهایی که بعد از انقلاب اسلامی انجام داده‌ایم که من هم خود سهمی در آن داشتم - زیرا الآن بعضی‌ها که دست‌اندرکار کلان آموزش و پرورش بوده‌اند به گذشته می‌تازند و خودشان را کنار می‌کشند و می‌گویند ما مبرّا هستیم، نه بنده هم در مدت چند سالی که در وزارت آموزش و پرورش جزو کسانی بودم که تأثیرگذار بودند و به همان اندازه، در اموری که واقع شده است سهم دارم - وقتی نگاه می‌کنم به چند سال گذشته می‌بینم که ما مرتب انواع مدرسه درست می‌کردیم که سیستم را اصلاح کنیم و از یک بحران، برون رفتی را برای خود درست کنیم، لیکن بحران اصلی فراموشمان می‌شد. بحران اصلی ما خلاء تعلیم و تربیت اسلامی است. تأسیس مدارس نمونه، مدارس شاهد، مدارس غیر انتفاعی، با امید آنکه مشکل را حل کند و چون اصلاحاتی جامع و بنیادین نیست، خودش از طرف دیگر مشکلاتی را تحمیل می‌کند مانند نقش سرمایه و پول در تعلیم و تربیت و طبقاتی کردن آموزش و پرورش. این‌ها اتفاق افتاده است. یعنی کیفیت آموزش و پرورش در یک مدرسه غیر دولتی بالا می‌رود، در کنار آن لوس پروری هم داریم. نثر پروری آفت است در حالی که نظام تعلیم و تربیت اسلامی لوس پرور نیست؛ انسان مسئول پرور است. یعنی خلاف جهتی است که ما داریم. تافته جدا بافته‌شان کرده‌ایم در حالی که در نظام تعلیم و تربیت اسلامی انسان مسئول و متمهد است و خدوم.

○ در نظام تعلیم و تربیت اسلامی اصالت در چیست؟ بدین معنا که در دوره قبل، شعار مدرسه محوری بود یعنی مدرسه اصل و رکن بود، در عین حال عملاً هم خیلی وقت‌ها کتاب و محتوای درسی در آموزش و پرورش محور تلقی می‌شد. اخیراً هم بتدریج شاهد هستیم که دانش‌آموز و حقوق و مطالباتش محور برنامه‌های آموزش و پرورش عنوان می‌شود. به نظر شما در نظام تعلیم و تربیت اسلامی کدام یک از این‌ها اصل و محور است؟

○ متأسفانه همین طور است، من فرمایش شما را اینطور می‌گویم که در این آشفته بازار چطور می‌شود که هر کسی یک چیزی را می‌گوید که محور اصلی است؟! بدلیل آنکه فلسفه تعلیم و تربیت مطرح نیست. چون آن طرح جامع در دست نیست، آراء متشتت مطرح می‌شود، در حالیکه ما باید مثل یک پازل، یک نقشه جامع داشته باشیم که

اجزائی دارد و هر کس باید آن جزء خود را بگذارد سر جای خودش. کتاب یک جزء این پازل است. معلم جزء این پازل است شاگرد یک جزء این پازل است. رابطه بین معلمین یک جزء است، رابطه بین شاگرد و معلم یک جزء است، رابطه بین خانه و مدرسه یک جزء است. در آن طرح جامع، این‌ها در جای خودش قرار می‌گیرد و هر کس اندازه‌ی خودش را می‌داند. مثلاً ما بیاییم در نظام آموزش و پرورش اقتدار معلم را لوٹ کنیم؛ معلم دیگر مقتدر نباشد. معلم نقش مرجعیت خودش را از دست بدهد، به دانش‌آموز هم مرتب القا کنیم که معلم حق ندارد حتی به شما بگوید که چرا درس نخوانده‌ای، یا اینکه کنوانسیون حقوق کودک می‌گوید، حقوق کودک محترم است، کیفش را نباید بگردید، حال در یک جامعه‌ای مثل جامعه‌ی امروز که دیگر مواد مخدر مثل نقل و نبات پخش می‌شود؛ اگر یک دانش‌آموز دبیرستانی یا راهنمایی، در کیف خودش مواد مخدر به مدرسه بیاورد و ناظم یا مدیر یا معلم مدرسه بگوید کیفیت را باز کن، دانش‌آموز می‌گوید: آقا حقوق قانونی من این اجازه را به تو نمی‌دهد!

در مدرسه محوری، مدیر مدرسه، رابطه آموزشی همکاران، رابطه خانه و مدرسه، همه باید تعریف شده باشند، مدرسه محوری، یعنی یک کسانی مسئول واحد آموزشی باشند که بتوانند جامع فکر کنند، جامع بیندیشند و جامع عمل کنند.

در این صورت، مدرسه محوری کار خیلی خوبی است و کار مردم به دست خودشان اداره می‌شود، و به دست خود معلمان. اما اگر در یک دبیرستان، مدیر مدرسه‌مان را رابطه‌ای انتخاب کردیم و یک فوق دیپلم را منصوب کردیم در حالی که بخشنامه رسمی می‌گوید که حتماً باید لیسانس باشد، رابطه همکارها با او، رابطه اداری و خشک می‌شود نه رابطه انسانی؛ و مدیر مدرسه رابطه‌اش با خانواده‌ها در حد رد و بدل پول است؛ یعنی رابطه خانه و مدرسه ما، یا بحران مدار است یا اقتصاد مدار، اگر بچه شیطنت کرده پدرش را می‌خواهند در مدرسه که چرا این کار را کرده یا وقتی پول می‌خواهند بگویند که بیا، یعنی رابطه، رابطه تعلیم و تربیت مدار نیست که این دو تا بیایند ضعف و کاستی‌ها و یا نقاط قوت‌ها را با هم دیگر مبادله کنند، تا اینکه یک فرزند خوب تربیت کنند. فقط نیاز به حضور پدر و مادر، زمانی است که بچه شیطنت کرده باشد و یا غیبت غیر موجه داشته باشد و یا اینکه، مدرسه پول بخواهد. در این جا کدام مدرسه محوری اتفاق می‌افتد؟ در اینصورت این شعاری بیش نیست. مدرسه محوری این جا واقع نمی‌شود. ما

مدرسه محوری را زمانی می‌توانیم -الآن به عنوان یک بایسته عرض می‌کنم - مطرح کنیم که، در هر کلاس ما حداقل دو ردیف صندلی خالی داشته باشیم که هر وقت پدر و مادر خواستند در آن کلاس شرکت کنند، بیایند راحت بنشینند و در کلاس فرزندانشان شرکت کنند. ببینند معلمانشان چه می‌گویند. حداقل اینکه روش‌های او را یاد بگیرند و در خانه آن‌ها را تعقیب کنند. آیا الآن معلمین ما حاضر هستند، آماده هستند، دستگاه تعلیم و تربیت و نهاد آموزش و پرورش ما حاضر هستند که پدر و مادر بیایند بنشینند آنجا و ظاهراً مزاحم شوند؟ ما در یک نظام فعال قرار نگرفته‌ایم که هر کس جای خودش را بداند. من برگردم به اولین سؤالمان که پس این ساختار را باید از جوهره گرفت. یک تغییر بنیادین را ما نیاز داریم ولی آیا تا تغییر بنیادین اتفاق بیفتد، ما باید نهاد آموزش و پرورش را تعطیل کنیم؟ نه ما این حق را نداریم بنشینیم تا این اتفاق بیفتد؟ مثل بحث انقلاب فرهنگی دانشگاه تعطیل شود، بعد هیچ چیز به هیچ چیز و آنچه هم تصمیم گرفته بودیم، لغو کنیم، دوباره روال قبلی ادامه پیدا کند. نه من این حرف را نمی‌گویم. اصلاً تعلیم و تربیت تعطیل‌پذیر نیست. یک اصل لازم دارد. اراده ملی می‌خواهد. پشتکار و جدیت می‌خواهد از متولیان که تعقیب کنند و روزمره فکر نکنند. یک گروه کارشناسی که دغدغه دین و ملیت خودش را داشته باشد نیاز است. من الآن سؤالی می‌کنم شما این را از هر کس دیگر هم سؤال کنید؛ از یکی از بزرگوارانی که در ترسیم سیاست‌های کلان فرهنگی کشور کمک می‌کنند، این سؤال را داشته‌ام که اسم این نظام، نظام آموزش و پرورش اسلامی است و به تعبیر حضرت‌عالی هم در اهداف و هم در همه جای آن می‌نویسیم تربیت دینی. من می‌خواهم بپرسم، این تربیت دینی بالاخره یک متخصص می‌خواهد، یک آدم‌هایی می‌خواهد که کارشناسهای تربیت دینی باشند. حداقلش اینکه در یک فهم اجتهادی اسلامی، به آن مرتبه رسیده باشند. در نهاد آموزش و پرورش ما یعنی وزارت آموزش و پرورش این کارشناسان کجا حضور دارند؟ چه کسانی هستند؟ چند تا هستند؟ کجا هستند؟ در شورای معاونین وزارتخانه‌اند؟ در شورای عالی آموزش و پرورش اند؟ در شورای عالی انقلاب فرهنگی اند؟ در سازمان پژوهش و کتابهای درسی اند؟ در اداره کل ارزشیابی و نظارت اند؟ در سازمان آموزش و پرورش استان‌ها هستند؟ کجا هستند این‌ها؟ که ما با این معیارها و یا این شاقول‌ها اندازه بگیریم. سنجش کنیم که این تربیت دینی اتفاق می‌افتد یا نه. من نمی‌گویم آموزش و پرورش تهی از این

افراد است. نه، این افراد به صورت فرد در مجموعه بیش از یک میلیون نفری وزارت آموزش و پرورش وجود دارند اما این‌ها فردند، نه یک جریان. بله احتمال دارد در یک دبیرستان یا در یک مرکز تربیت معلم، یک استاد اسلام‌شناسی داشته باشیم که صاحب نظر در تعلیم و تربیت هم باشد. این را کار نداریم. این فرد در اندازه یک مدرّس است و نه بیشتر. نه به عنوان یک سیاستگذار و نه به عنوان یک ناظر. نتیجه این کارها چیست؟ ما ساختارهایی را به صورت ضرور و برای اصلاحات در مسیر رشد و شکوفایی درست می‌کنیم. مثلاً یکی از آن نمونه‌هایی که ضروری بوده که به حق هم تشکیل شده پژوهشکده‌هاست. پژوهشکده‌ها یک نهادهای لازمی بودند و هستند که باید می‌آمدند و باید باشند، اما در عین حال به مسیر صواب نمی‌روند. چرا؟ شما در جوهره مطالعات پژوهشهای همین پژوهشکده خودمان ببینید که بحث تربیت دینی به چه مقدار است. روش‌ها و نوع پرداخت‌ها پوزیتیویستی است، کارهای اثبات‌گرایانه است شما الآن اولویت‌های پژوهشی را بررسی کنید عمده محصول کار این نوع پژوهشکده‌ها نگاه اثبات‌گرایانه به موضوع تعلیم و تربیت دارد. چیزی که طبل انقراض را در غرب، آنهایی که پوزیتیویست بودند زدند. ما حالا تازه دوباره آنها را مُد می‌کنیم، که بیاوریم. می‌دانید نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود که: به اصلاح تعلیم و تربیت از دید مهندسی نگاه می‌کنند! نگاه مهندسی داشتن به اصلاحات یعنی چه؟ یعنی ساختار گرایانه و در این امر خطر ظهور یک نوع وادادگی یا یک نوع ریاکاری گمان می‌رود، چرا که جوهر اصلاحات یک امر درونی در نظام تعلیم و تربیت ما و آموزش و پرورش ماست، ساختارها اصل مشکل نیستند، یعنی اگر ساختار هم مشکل ساز باشد به تبع آن است که این ساختارها برای امر دیگری بوده‌اند.

الآن این انتقاد بر ما وارد می‌شود یا بعضی‌ها می‌گویند بعد از ۲۳ سال حکومت جمهوری اسلامی ببینید که تربیت فرزندان شما به این گونه است که خودتان نیز راضی نیستید. می‌گوییم حق با شماست درست می‌گویید واقعاً این تعلیم و تربیت اسلامی نبوده است. بعضی از این افراد ریاکار الآن به تبع یک عنصر فاسدی می‌گویند زمان شاه بچه‌هایی که تربیت شده‌اند جبهه‌ها را اداره کردند زمان شما چطور؟ بنده می‌خواهم بگویم که بچه‌هایی که جبهه‌ها را اداره کردند تربیت یافته‌های امام بزرگوارمان بوده‌اند و نفس گرم ایشان بود و هیچکدام از آنها محصول آن تعلیم و تربیت نبودند، بلکه

مدرسه‌ای بود در سطح کشور بین سالهای پنجاه و هفت تا شصت و در این سه سال در این مدرسه خیلی چیزها را دیدند، صدق را دیدند، صفا را دیدند، محبت را دیدند، یکرنگی را دیدند، با مردم بودن را دیدند، صادق بودن با مردم را دیدند، دیدند امام راحل و مسئولان نظام آنچه را به مردم می‌گویند خودشان نیز عمل می‌کنند، دیدند امام خمینی (علیه السلام) وقتی می‌گویند یک موی شما کوخ نشینها به کاخ نشینها می‌ارزد، به آن ایمان دارد. دیدند ایشان نیز خودشان کوخ نشین اند. این مدرسه، مدرسه اسوه بود و عینی عمل کردند، تربیت کردند و مهمتر اینکه جبهه‌ها را اداره کردند. ولی ما این راه را نرفتیم، ما خودمان جامعه را طبقاتی کردیم، ما در حاکمیت، سرمایه را وارد کردیم، که هر که پول بیشتری بدهد از نظام تعلیم و تربیت بهتری برخوردار می‌شود. باید اقرار کنیم که بعد از تأسیس جمهوری اسلامی ما تعلیم و تربیت اسلامی نداشته‌ایم. ممکن است گفته شود پس معاونت پرورشی چه بوده آیا اینها اسلامی نبوده، کلاس قرآن نبوده، بلی بوده است لیکن همه تعلیمات دینی بوده‌اند، اینها آموزشهای دینی بوده است، ما آموزش دینی داریم و لذا نسبت به زمان قبل از انقلاب قاری قرآن ما زیاد شده است حافظ قرآن ما بسیار است با سواد دینی ما زیاد است و این را هیچکس نمی‌تواند انکار کند. چه کسی می‌تواند بگوید که بچه‌هایی که الآن کلاس پنجم ابتدایی را به اتمام می‌رسانند اطلاعات دینی آنها کمتر از اطلاعات دینی کلاس پنجم ابتدایی سال پنجاه و سه می‌باشد؟! نخیر بسیار بیشتر است. اینها را که هیچ فردی نمی‌تواند انکار کند. البته این تربیت دینی شاید نسبت به آن زمان متعالی‌تر باشد و هست اما به نسبت هزینه‌هایی که کرده‌ایم جواب نداده است یعنی هزینه بالاتر بوده و باید ما برداشت بالاتری کنیم. لذا عرض می‌کنم که ما در این بیست سال تعلیم و تربیت مان را اسلامی نکرده‌ایم. این نهاد ضعف دارد کاستی دارد و کاستی‌های آن نیز بنیادی می‌باشد و باید یک تغییر بنیادین انجام شود. با رفورم یا اصلاحات روبنایی خیلی جواب نخواهد داد و ما وقتی تعلیم و تربیت دینی را مطرح می‌کنیم منظورمان صرف تعلیمات دینی نیست. تربیت به معنای آموزش نیست، مفاتیح خواندن، سرود خواندن، تواشیح خواندن و اجرا کردن حتی آموزش روخوانی قرآن هم نیست بلکه به این معناست که همه اینها بتواند جوهر و روح دینی داشته باشند و چرایی، چگونگی و جهت خود را از دین بگیرند این لازمه تعلیم و تربیت اسلامی می‌باشد و ما زمانی هم می‌توانیم توسعه علمی و انسانی پیدا کنیم که این ساختار را بنا نهیم.

○ جناب آقای دکتر شما فرمودید سه منبع نقل، عقل و تجربه را برای طراحی نظام تعلیم و تربیت اسلامی لازم داریم از طرف دیگر گفتید اسلام شناسان و کارشناسانی که توانایی استنباط و اجتهاد تربیتی از آموزه‌های دینی را داشته باشند به صورتهای فردی و غیر مؤثر وجود دارند. شما به عنوان یک روحانی که در سطوح بالای آموزش و پرورش هم اشتغال داشته و دارید و به مسائل کلان آن ورود دارید نقش حوزه و نهاد روحانیت را در این تحول و در این تغییر نظام چگونه می‌بینید؟

● بنده بر این اعتقادم که در امر طراحی نظام تعلیم و تربیت اسلامی، نظام حوزوی ما باید هم متکفل باشد و هم متعهد شود، یعنی باید از سوی نهاد رسمی آموزش و پرورش بخشی از این کار بر عهده حوزوی‌ها گذاشته شود یعنی واگذار کنند و خود حوزه در این طراحی باید سهم داشته باشد، البته این کار باید با بهره‌گیری از روحانیون مبرز صورت گیرد نه روحانی به معنای اینکه لباس روحانی داشته باشد و کار تبلیغی کند بلکه روحانیونی در حد اجتهاد، اجتهاد در تعلیم و تربیت. به عبارت دیگر در این طراحی سیستم باید مجتهدین تعلیم و تربیت داشته باشیم، نه صرف حضور افراد روحانی.

○ از نظر شما چنین روحانیون داری قوه اجتهاد تربیتی در حال حاضر در حوزه وجود دارد؟

● قطعاً داریم، مثلاً همین جناب آقای اعرافی که مداوم کار می‌کنند و همکاران ایشان که جوان هستند، حتماً که لازم نیست مثلاً ریششان سفید باشد، بزرگوارانی مانند آیه‌الله امینی، آیه‌الله حائری شیرازی، آقای سید محمد باقر حجتی و... بعضی از این چهره‌های این چنین را در حوزه، شما که پژوهشگر هستید می‌بینید. بعضی از اینها واقعاً در این زمینه کار اجتهادی می‌کنند یعنی در این امر عمیق کار کرده‌اند و متون را دیده‌اند در این عرصه حداقل اش این است که مثلاً کتاب العشرة بحار را دیده‌اند، در کافی قسمت اخلاقیاتش را دیده‌اند که البته با تعلیم و تربیت مصطلح فرق دارد ولی متداخل هستند. احیاء العلوم غزالی، کیمیای سعادت یا محجة البیضاء را دیده‌اند. آثار تربیتی از معصومین علیهم‌السلام را و نوع متفکرین اسلامی را و کتب سیره که خیلی زیاد است را، بررسی کرده‌اند. اعتقاد من است که حوزه متکفل شود به این معنا و آموزش و پرورش به سراغشان برود. و از طرف دیگر حوزه باید متعهد بشود به این معنا، و احساس تکلیف بکند که اگر نکرد



حوزه بداند عندالله مسئول است. من الآن این جمله را عرض می‌کنم که نظام حوزوی ما در روز قیامت نسبت به آموزش و پرورش تکلیف دارد و سؤال خواهد شد که شما در طراحی سیستم و اداره این دستگاه تعلیم و تربیت چه کرده‌اید؟ شاید در حوزه بعضی‌ها بگویند که دستگاه رسمی آموزش و پرورش به ما راه نمی‌دهد. این‌ها باید بیندیشند که در دستگاه آموزش و پرورش نظام جمهوری اسلامی ایران چطور می‌شود یک نفر دکترای روانشناسی درباره تعلیم و تربیت اسلامی صحبت می‌کند لیکن حوزه که نیرو و بیت المال برای ترویج دین هزینه کرده است در این عرصه ورود پیدا نکند؟ چرا کار به کاردان سپرده نمی‌شود؟ یا الآن بهانه دستگاه‌های رسمی آموزش و پرورش این است که حوزوی‌ها با مقتضیات امروز آموزش و پرورش نا آشنا هستند ولی حتماً یک بخش از حوزه می‌تواند مورد مراجعه و همکاری باشند. عرض کردم که نقل، عقل و تجربه باید جمع شوند، من نمی‌گویم که یک روحانی بیاید و در مهندسی مدرسه بگوید ساختمان چطور باید باشد، خیر اصلاً این حرف از او بعید است، اصلاً هیچ روحانی و یا مجتهدی نمی‌آید بگوید بنا را چگونه بسازید اما او به شما مدلی می‌دهد و می‌گوید که مثلاً وقتی خانه می‌سازید پنجره آن مشرف به زندگی دیگری نباشد. یک چنین مجموعه‌ای اگر ما داشته باشیم که عاری از افراط و تفریط باشد و حد تعادلی را داشته باشند - حد تعادل هم باز منظور بنده نه سیخ بسوزد و نه کباب! نیست، یعنی یک مقداری از آن و یک مقداری از این باشد نه! تعادل یعنی وضع هر شیء در موضع خودش - در این حالت آموزش و پرورش رشد می‌کند. اما گاهی می‌گویم یک مقداری دل این را بدست بیاوریم و یک مقداری به او روی خوش نشان دهیم، در این صورت همه چیز قاطی شده و هیچ چیز درست نمی‌شود.

○ از نقطه نظر اجرایی بین دو احساسی که آموزش و پرورش و حوزه نسبت به هم دارند، حوزه می‌گوید دستگاه رسمی آموزش و پرورش احساس نیازی به او نمی‌کند و دستگاه رسمی آموزش و پرورش حوزه را فاقد تأثیر حداقل کوتاه مدت کاربردی و عملیاتی، در برابر مشکلاتی که با آن مواجه است می‌داند، شما برای نزدیک کردن این دو به هم چه راه کارهایی را پیشنهاد می‌کنید؟

● یکی همین کار مرکز پژوهشی خود شماست. الآن مراجع تقلید یک رساله رسمی

دارند و گاهی هم به استفتائات موردی پاسخ می‌دهند. استفتائات مسایلی است که در زندگی روز مره مردم اتفاق می‌افتد و به اعتقاد من مجتهدهایی، مجتهد اند که می‌توانند استفتائات را پاسخ گو باشند. یعنی مسائل جدید را که در زندگی مردم حوادث واقعی هستند پاسخ گو هستند. هر مجتهدی که بتواند خودش را در حوزه استفتاء قوی کند یعنی بالندگی و رشد داشته باشد او اجتهادش قوی‌تر است، چون مباحث رسمی مثل طهارت و خارج طهارت که چندین دوره گفته شده است. شما باید مسئله‌های جدید و موضوعات تربیتی را مطرح کنید برای حوزویان. در حالیکه عموماً ما عادت کرده‌ایم به کلی گفتن و کلی پرسیدن. ما باید مباحث و مشکلاتمان را تجزیه کنیم و در یک طرح جامع تربیتی، جواب آن‌ها را بخواهیم. مثلاً اینکه بالاخره معلم می‌تواند دانش‌آموز را تنبیه بکند یا نکند؟ این یک بحث جدی است. الآن مثلاً در بحث نماز خواندن بچه‌ها آیا می‌شود آنها را اجبار کرد به چه دلیلی؟ البته نمی‌شود اینطور راحت حرف زد ولی متأسفانه وقتی هم که می‌خواهیم حرف بزنیم دو تا حدیث پیدا می‌کنیم، بعد هم این حدیث را اصل می‌کنیم. باید اجتهاد کرد. بله وقتی که ما می‌گوییم در روایت داریم که لاتضرب ولی قهر کنید و قهرتان هم طولانی نباشد بله این یک دلیل است ولی دلیل دیگر این است که امام زین‌العابدین (علیه السلام) می‌فرماید: اگر به این سن رسیدند و نماز نخوانند می‌زنم و حتی یک جا می‌فرماید من اگر بینم جوان شیعی را که درس نمی‌خواند با تازیانه بر سرش می‌زنم. خوب آخر اینها فرق می‌کند یکی در مسیر تعلیم است و دیگری در مسیر تعلیم نیست و موردی است. بله اینها را باید اجتهاد کرد و از حوزه پرسید. بحث در این خصوص مفصل است و امیدوارم شما در رسالتی که بر عهده دارید موفق باشید.